



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

آفت آنارشیسم و روش های مبارزه با آن

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۶۱ بهمن ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - اردیبهشت ماه ۱۳۶۷

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - تیر ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- مقدمه ۷
- الف - «آناشیشیم»، ناهمسوئی در «روابط انسانی» ۸
۱. پدیده‌های آفاقی آناشیشیم پذیر نیستند ۸
۲. آناشیشیم مختص حرکت انسان است ۱۰
- ب - تنوع آناشیشیم بر نفس، فکر و اراده انسان ۱۲
۱. آناشیشیم نفسانی ۱۴
۲. آناشیشیم فکری ۱۴
۳. آناشیشیم عملی ۱۵
- ج - تکوین آناشیشیم و عوامل دست اندرکار آن ۱۵
- د - پیامدهای ناگوار آناشیشیم چیستند؟ ۱۹
- ه - چگونه با آناشیشیم مبارزه کنیم؟ ۲۲
- و - چگونه با «آناشیشیم تشکیلاتی» مبارزه کنیم؟ ۲۴

مقدمه

آفات و بلیه‌های مختلفی که در حرکت فردی و اجتماعی انسان تبارز می‌یابد، بسیار متنوع و گوناگون هستند و از جمله این آفات، و شاید یکی از مهم‌ترین آن‌ها «آناشیسیم» است.

حرکت‌های فردی و اجتماعی انسان همان روابطی هستند که او با سایر پدیده‌های هستی برقرار می‌کند و لذا آناشیسیم که در حرکت‌های مردمی و اجتماعی انسان نمود می‌یابد، رابطه تنگاتنگی با «روابط انسانی» پیدا می‌نماید.

«آناشیسیم» با نابودی «روابط انسانی»، انسان را که در لوای این «رابطه» ها معنا و مفهوم می‌یابد، نیز به نابودی و انحراف می‌کشاند. «آناشیسیم» مانع رشد و تکامل انسان و سد راه هر نوع حرکت و سیلان تکاملی انسان و اجتماع است. «آناشیسیم»، مبارزات اجتماعی انسان را به بن بست و رزمنده پیشگام را، به پوچی و عبثیت و در نهایت به بن بست مبارزاتی خواهد کشاند. «آناشیسیم» از هر دری که وارد شود، «رشد» و «تکامل» از در دیگر خارج خواهد گردید. اگر قدم به «تشکیلات» گذارد، آن را به «نهادی استاتیک» تبدیل کرده و کشنده مهره‌های تشکیلات و سدکننده راه نیل به آرمان‌هایش خواهد گردید، اگر قدم به عرصه «تفکر» انسان گذارد، دیگر امکان ندارد که افکار انسان، مبنا و اصول و محوری خاص به خود بگیرد و اگر چنانچه آناشیسیم در «نفس» انسان ظهور یابد، سرنوشتی را برای انسان و اجتماع ایجاد

خواهد کرد که هم امروز بسیار شاهد آنیم.

به راستی «آنارشیسم» چیست که تا این حد می‌تواند در انحراف انسان و اجتماع از مسیر تکاملی شان موثر واقع شود؟ «آنارشیسم» چیست که هر گاه از دری وارد می‌شود، «تکامل» از درب دیگر خارج خواهد شد؟ و چگونه می‌توان از سقوط در ورطه آن، خود را در امان داشت؟

الف - «آنارشیسم»، ناهمسوئی در «روابط انسانی»

۱ - پدیده‌های آفاقی آنارشیسم پذیر نیستند

آنارشیسم^۱، از دیدگاه ما، عبارتست از «ناهمسوئی در روابط انسانی». جوهر این تعریف از دو قسمت تشکیل شده که بررسی هر یک از آن‌ها درک و فهم آنارشیسم را سهولت می‌بخشد، این دو قسمت عبارتند از: اول، «روابط انسانی» و دوم «ناهمسوئی» در این روابط.

وقتی آنارشیسم را ناهمسوئی در «روابط انسانی» تعریف کنیم، مشخص است که از میان تمامی «روابط» و پدیده‌هایی که موجود هستند، «روابط انسانی» در پدیده‌ای به نام انسان مورد نظر است.

رابطه‌ها در هستی، دامنه بسیار بسیط و وسیعی دارند، یک سری رابطه‌های انفسی هستند که به هر نحو، انسان در آن دخیل است و عبارتند از رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان با اجتماع، و رابطه انسان با نفس. سری دیگر رابطه‌هایی هستند که انسان در آن‌ها هیچگونه نقشی ندارد که به آن‌ها «روابط آفاقی» می‌گوئیم.

«رابطه‌های آفاقی» به علت دینامیزم خاصی که بر موضوع آن، یعنی «پدیده‌های آفاقی» حاکم است، هیچگاه دچار «ناهمسوئی» و «اختلاف جهت» و بالاخره آنارشیسم نخواهند شد.

۱. هر چند ادبیات هر مکتب یا سازمان مکتبی با ادبیات مکاتب و سازمان‌های وابسته به آن مکاتب، تفاوت‌ها و یا تشابه‌هایی دارد، ولی وجود یک مرز مشخص در میان ادبیات گوناگون را نمی‌توان منکر شد. واژه‌هایی که در ادبیات هر سازمان به کار برده می‌شود، بایستی که درون چهارچوب همان سازمان معنی شوند. به عنوان مثال واژه «آنارشیسم» واژه‌ای عمومی است، ولی هر جریان فکری، براساس ادبیات خاص خود، تعریفی خاص از این کلمه ارائه می‌دهد... «آنارشیسم» در فرهنگ غربی و عموماً، به معنی هرج و مرج طلبی و بی نظامی تلقی می‌شود، این واژه از کلمه یونانی «انارخیا» مشتق شده است که به معنای فقدان رهبری و دستگاه حکومت است. آنارشیبست‌ها که خود مدعی ارائه یک مکتب نجات بخش انسان‌ها هستند، ضرورت وجود دولت، حزب، انضباط، مشی سیاسی و برنامه عمل را در هر شرایط اجتماعی نفی می‌کنند. اصالتی برای مبارزات گروهی و نهضت‌های جمعی قائل نیستند. اما در ادبیات سازمانی ما، «آنارشیسم» معنای متفاوتی دارد که در ادامه متن آن را توضیح خواهیم داد.

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ - و زمین را گسترانیدیم و در آن لنگرهای افکندیم و در آن از هر چیزی موزون رویاندیم. آیه ۱۹ سوره حجر.»

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - و آسمان را بر افراشت و در آن «میزان» را قرار داد. آیه ۷ سوره الرحمن.» در این آیات می‌بینیم سموات و الارض هر دو بر مبنای «وزن» و هم سنگی برقرار شده‌اند و «توازن» بر سموات و الارض (پدیده‌های آفاقی) حاکم است و وجود «همسوئی» در حرکت آن‌ها امری قطعی است. اما پدیده‌های انفسی توانائی دارند که این «همسوئی» را به «ناهمسوئی» مبدل کنند؟ از دیدگاه ما به علت دینامیزم وجودی خاص پدیده‌های آفاقی که فاقد «اراده» و «اختیار» هستند، آنها به هیچ وجه قادر به خروج از این «میزان» و توازنی که بر آن‌ها حاکم است، نمی‌باشند و همواره «تسلیم»، «تسبیح گوی»، «ساجد» و «مسخر» پروردگار خویش‌اند و جبرهای حاکم بر حرکت خویش را پذیرا می‌باشند.

«وَلَهُ اسَلَّمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ - تسلیم اوست هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه و به سوی او بازگردانیده می‌شوند - آیه ۸۳ - سوره آل عمران.»

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ - و برای خدا آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از جنبه و ملائکه سجده کننده و ایشان سر پیچی نکنند. آیه ۴۹ - سوره نحل.»

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى... - خدا آن کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون بیافراشت که می‌بینیدش، سپس بر عرش استوار شد و خورشید و ماه را که تا سرآمدی معین، روانند... - آیه ۲ - سوره رعد.»

اگر به سیاق آیه فوق توجه کنیم، به خوبی در خواهیم یافت که پدیده‌های آفاقی حرکتی «همسو» و جبری داشته و به هیچ وجه نمی‌توانند از حالت جبری خویش خارج شوند. در آیه اول - همه پدیده‌ها را «تسلیم» خدا می‌داند و با اضافه کردن طوعا و کرها (خواه ناخواه)، تاکید بر جبری بودن حرکت دارد. در آیه دوم، پدیده‌های آفاقی را «سجده» کننده خدا می‌داند و هر نوع استکبار و «ناهمسوئی» را از حیطة قدرت انسان خارج می‌شمرد. در آیه سوم نیز پدیده‌ها را تسخیر خدا معرفی نموده که اجل مسمی و قانونمندی خاص معین شده، حرکت آنان را تحت کنترل دارد.

نتیجتا در بررسی این آیات، دریافتیم که اولاً بر پدیده‌های آفاقی، «میزان» و «همسوئی» حاکم است و ثانیاً حرکت همسوئی‌شان، کاملاً جبری و غیرانتخابی

است و لذا «رابطه های آفاقی» هیچگاه دچار ناهمسوئی «نشده» و «انارشیسم» که ناهمسوئی در رابطه ها می باشد، در مورد روابط آفاقی صادق نیست.

۲ - انارشیسم مختص حرکت انسان است

آن زمان که انسان در کنار سایر پدیده های هستی و بسان آن ها، در حرکت جبری به سوی غایت هستی (الله) صبرورث می یافت و در حقیقت در زندان هایی که جبرهای گوناگون و متفاوت برایش ساخته بودند، دست و پا می زد و به گفته قرآن «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» بود^۲. زیرا خصوصیت و ویژگی خاص و بدیعی نداشت که او را از سایر موجودات هستی متمایز ساخته و در عرصه هستی بی در و دروازه، قابل ذکرش گرداند. تنها ویژگی ائی که او نسبت به سایر پدیده ها داشت، این بود که متکامل ترین موجود بود و استعدادهای بالقوه ای در ذاتش نهفته داشت که این استعدادها محتاج به زمینه ای مناسب برای بروز بودند.

سرانجام این فرصت دست داد و انسان خدای خویش را در جنت نافرمانی کرد و از میوه ممنوع خورد و در حقیقت گامی بسوی به فعلیت در آمدن استعدادهای بالقوه وجودی اش برداشت. به این ترتیب حرکت انسان که تا قبل از این نقطه عطف، صرفاً «جهتی جبری» داشت، رفته رفته جهت «اختیار» را تجربه کرد و انسان موصوف به صفات خدا گونه، «اراده» و «اختیار» گردید. صفاتی که خداوند به صورت مطلقش را دارا بود و انسان به صورت نسبی اش را. پس انسان نمی توانست اراده کننده و انتخابگر مطلق باشد، و خواه ناخواه مجبور به رعایت پاره ای سنن و قوانین جبری بود که علیرغم خواست او، احاطه اش کرده بودند و در حرکت او موثر بودند؛ لذا انسان ناچار بود که اراده و اختیار خود را در کادر این ضرورت ها، شکل دهد و اصل ثابت، «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» را بیذیرد^۳. این یکی از عمده ترین ویژگی های حرکت انسان است که علی الاصول وجه ممیزه میان حرکت او و سایر موجودات هستی واقع می شود. انسان نه بسان پدیده های آفاقی است که اجبار به پذیرفتن و رعایت تمامی سنن و قوانین جبری را داشته باشد و مانند آن ها سرنوشت و تقدیرش را بدست جبرها بسپرد، تا آن ها برایش تعیین کننده راه و تکلیف باشند، نه به بسان پروردگار جهان، قادر است که اراده و اختیار خود را به طور مطلق به کار انداخته و خود را از «مجبوریت» آزاد و رها سازد. لهذا او اراده ایست نسبی که در حد و کادر دترمینه جبرها عمل می کند.

۲. «هَلْ أُنْتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا - آیه ۱ - سوره الدهر»

۳. نه جبر مطلق و نه به خود واگذاری (اختیار) مطلق، چیزی است میان این دو.

انسان پیوسته کوشیده است که با مدد گرفتن از «اراده» و «اختیار» خود به مقابله با جبرها و ضرورت‌هایی که او را در بر گرفته‌اند، رفته و از «ضرورت‌ها» بستر «رهائی» بسازد. پس، اگر چه حرکت، اراده و اختیار آنان توسط ضرورت‌های گوناگون و متعدد و متنوع، محدود شده و صورت نسبیّت به خود گرفته است، اما دینامیسم آن به گونه‌ای است که می‌تواند به سهولت در کادر جبرها حرکت کرده، آن‌ها را در استخدام گرفته و به رهایی مبدلشان سازد. از این رو اراده انسان خود منبعث از ضرورت‌ها است، در داخل این محدوده میدان عملکرد وسیعی برای ترکتازی می‌یابد و قادر است که هر گونه بخواهد حرکت کند. تردیدی نیست که اگر بر اراده انسان، محدوده و کادر کوچک‌تری - که بانهایه ضرورت‌های جدیدی را بر حرکت او حاکم می‌کنند - محیط نشود و ضوابط و قوانینی وجود نداشته باشند که بر این اسب وحشی و افسار گسیخته لگام زنند و رامش سازند، حرکت او به «انارشسیسم» کشیده خواهد شد.

بزرگ‌ترین فاجعه‌ای که می‌تواند دامنگیر حرکت انسان شود، همین افسار گسیختگی اراده و اختیار او، در میدان عملکردهای باز و وسیع است. یعنی هنگامی که هیچ نوع ضابطه و قانونی اراده انسان را محدود نکند و نظم و انضباط نوینی را بر حرکت او حاکم ننماید. یک انسان انارشسیست حاضر نیست که هیچ نوع قید و بندی را در حرکت خود بپذیرد، او دچار ناهمسوئی در فکر، نفس و عمل خویش است و حرکت‌اش جهت واحدی را پی نمی‌گیرد و تمامی این‌ها بدان علت است که انسان به واسطه نیروی اراده، توانائی ناهمسو کردن رابطه‌های حاکم بر خویش را دارا است. پس اوست که می‌تواند انارشسیست باشد و از مسیر سجد و رعایت توازن و نظم و انضباط فرار کند.

بسیاری از آیات قرآن، با تاکید فراوان از انسان می‌خواهند که «تسلیم» و «ساجد» پروردگار باشد و از طغیان و سرکشی که همان ناهمسوئی در روابط است، بپرهیزد.

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ - وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ - و آسمان را برافراشت و میزان را قرار داد - که سرکشی نکنید در میزان و بپا دارید توازن را به قسط و کم نکنید میزان را - آیات ۷ الی ۹ - سوره الرحمن».

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ - وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ - آیا (اهل کتاب) غیر دین خدا را می‌جویند؟ با اینکه تمام ساکنان آسمان‌ها و زمین خواه ناخواه تسلیم فرمان اویند، و بازگشت همه بسوی حق خواهد بود... کسی که غیر اسلام دین دیگری بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است - آیات ۸۳ و ۸۵ - سوره آل عمران».

در آیات فوق، پس از آنکه وجود «میزان» را در پدیده‌های آفاقی بیان می‌کند، از انسان

می‌خواهد که این میزان را بر خویش حاکم کند و «طغیان» نکند و همچنین با اراده خویش «تسلیم» پرودگار شده و همگام و همسو با دیگر پدیده‌های هستی، جیتی به سوی تکامل و فلاح پیش گیرد.

پس دریافتیم که «طغیان» و «استکبار» و ... همگی خاص انسان هستند و تنها انسان است که توانائی ناهمسوئی کردن روابط مذکور را دارد و لذا «آنارشیسم» نیز که ناهمسوئی در روابط است تنها و تنها خاص انسان است و در روابط انسانی پیدا می‌شود. شرک در قرآن که این همه از آن نام برده شده و می‌بینیم که تنها به حرکت انسان اطلاق می‌شود، همان آنارشیسم است، منتهی شرک، تعدد «جهت» را می‌رساند و حال آنکه آنارشیسم، تعدد «حرکت» را. پس می‌توان گفت که نتیجه قطعی شرک، همان آنارشیسم است و انسان مشرک، انسان آنارشیسم است. انسانی پراکنده جهت و سرگشته در حرکت! برای همین است که پیامبران با نفی شرک و طرح شعار توحید «لا اله الا الله» بیش از هر چیز با آنارشیسم مبارزه می‌کرده‌اند و هدفشان این بوده است که انسان توحیدی (وحدت در جهت) و متکی به وحدت در حرکت، بسازند.

همانگونه که شرک انواع و اقسام مختلفی دارد^۴. آنارشیسم نیز چنین است. از این رو برای مبارزه با آن باید انواع‌اش را شناخت و سپس با مقابله کردن با این انواع گام‌های موثری در جهت رسیدن به «توحید» برداشت.

ب - تنوع آنارشیسم بر نفس، فکر و اراده انسان

پیش از این گفتیم که آنارشیسم تنها در باب حرکت انسان صادق است. زیرا که معلولی است از حرکت انسان، که اگر علت و معلولی را در رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل در نظر بگیریم، این رابطه بر سه پایه شکل بخشنده حرکت انسان استوار است که عبارتند از: «نفس»، «فکر» و «اراده» و انتخاب، یعنی حرکت، رفتار، کردار، برخورد و کل واکنش یک انسان، معلول روابط تنگاتنگ این سه با یکدیگر است. به عنوان مثال

۴. انواع شرک در دو رابطه قابل بررسی است، اول، انواع شرک نسبت به "اثر" یا به عبارت دیگر نسبت به الله، و سه صفت عمده او را به خود نسبت دادن، که این سه صفات عبارتند از "ربوبیت"، "الوهیت" و "ملوکیت". "قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ... - بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، خدای مردم... آیات ۱ الی ۳ - سوره ناس".

"قُلْ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ... - بگوای اهل کتاب بی‌ایید از کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم، جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را بجای خدا بریوبیت نپذیریم... آیه ۶۴ - سوره آل عمران". دوم، نوع شرک نسبت به "متاثر" است که در حرکت انسان نمود می‌یابد و دارای سه صورت "ذهنی"، "عینی" و "نفسانی" است. این سه در ادامه بیشتر شکافته خواهند شد.

یک فرد جنایتکار را در نظر بگیریم، شکی نیست که جنایت عملی است که این فرد انجام می‌دهد، اما این عمل خودبخود حاصل نشده و نشأت یافته از خصلت‌های نامتعادل نفسانی و نیز طرز تفکر و بینش اوست. به عبارت دیگر جنایت این فرد در درجه اول منبعث از خصلت‌های منفی نفسانی اوست که در تفکر و اندیشه‌اش اثر می‌گذارد و او را به فکر کردن در این باب و سپس اراده می‌کند که این جنایت را انجام دهد. به این ترتیب می‌توان گفت که واکنش انسان، جزء این سه پایه، پایه دیگری ندارد و لذا آنارشیسم تبلور، تجلی و نمودار حرکت انسان است.

اما نکته دیگری که در اینجا حائز اهمیت است اینکه کدامین یک از پایه‌های یاد شده مبنای قرار می‌گیرد و تولید آنارشیسم می‌کند؟ پیامبران گفتند که ابتدای آنارشیسم به نفس انسان می‌رسد. زیرا آن‌ها «اساس» را انسان قرار می‌دادند و از این رو اعتقاد داشتند که قبل از هر چیز باید انسان را مزکی ساخت و توسط سلاح «تزکیه» پراکنده‌گی‌های نفس را جمع و جور کرد و صورت بخشید و بدان وحدت عطا نمود. پایه اولیه شرک در نفس است، و شرک نفسانی هم تنها و تنها با «تزکیه» از بین می‌رود. این است که می‌بینیم اولین قدم پیامبران تزکیه نفوس بود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» - آیه ۲ - سوره جمعه»

در مرحله دوم باید دید که شرک نفسانی چه چیز ایجاد می‌کند؟ در این رابطه باید گفت که آنارشیسم فکری ایجاد می‌شود. زیرا فکر انسان عبارت است از: «جذب آگاهی بر مبنای نیازهای نفسانی»، و به عبارت دیگر آگاهی هر کس عبارت است از تبلور و تجلی نیازهای نفسانی او. پس، نفس آنارشیستی، فکر آنارشیستی ایجاد می‌کند و برای دومین قدم مبارزه پیامبران، مبارزه با آنارشیسم فکری بود، آن‌ها سعی می‌کردند که توسط «تعلیم» کتاب (جهان بینی و ایدئولوژی)، به اندیشه‌های انسانی، خط واحدی بدهند.

سومین مرحله؛ ایجاد شدن آنارشیسم عملی است که در رابطه مستقیم با آن دوی دیگر قرار می‌گیرد. پیامبران در سومین قدم مبارزه، با آنارشیسم عملی وارد جنگ می‌شدند و سلاح آن‌ها در این مبارزه «میزان» بود. یعنی آنها می‌خواستند که توسط نظم توازن در اراده و اختیار^۵، انسان ایجاد کنند. به این ترتیب می‌بینیم که اگر قرار باشد تنوعی در آنارشیسم وجود داشته باشد و ما شاهد انواع و اقسام آنارشیسم باشیم، بایستی که این موضوع ریشه در حرکت «انسان» داشته باشد.

در تعریفی که از آنارشیسم کردیم، گفتیم که آنارشیسم عبارت است از ناهمسوئی در روابط انسان و اینک دریافتیم که «روابط انسانی» خود سه حالت می‌تواند داشته باشد

۵. توجه شود که در اینجا وقتی عامل سوم را اراده می‌گذاریم، منظورمان همان عمل یا پراتیک است. زیرا به اعتقاد ما اراده عین عمل، و عمل عین اراده می‌باشد.

: اول، آنارشیسم نفسانی. دوم، آنارشیسم فکری و سوم، آنارشیسم عملی.

۱ - آنارشیسم نفسانی

گفتیم عواملی که باعث پیدایش شرک نفسانی در انسان می‌شوند، بیش از هر چیز خصلت‌های نفسانی هستند. شرک نفسانی عبارت است از ناهمسوئی و ناهماهنگی میان خصلت‌های متعدد نفسانی انسان. زمانی که خصلت استخدام طلبی انسان، همگام و همسو با عدالت خواهی او رشد نکند در بستر بینهایت طلبی، آنچنان رشد سرطانی خواهد داشت که به سلطه طلبی و تسلط بر انسان خواهد انجامید. انسان مستضعف و انسان مستکبر، هر دو مشرک و آنارشیست هستند، چرا که خصلت‌های نفسانی آن‌ها، به صورت انحرافی و ناهمسو رشد کرده و یکی سلطه طلب و یکی سلطه پذیر شده است. انسان قدرت طلب و انحصار طلب، مشرک است. انسان‌های حریص، ریاکار، ظالم، خود بزرگ بین، خود کم بین، سلطه طلب، سلطه پذیر، تند خود و... همه و همه مشرک هستند و به آنارشیسم نفسانی دچار گشته‌اند.

بی گمان، هر آنکه دچار آنارشیسم نفسانی گشته باشد، طاعی است، طغیانگر است. چرا که او تعادل نفسانی خویش را بهم زده و به رشد ناهماهنگ خصلت‌هایش کمک کرده است. حتی اگر این فرد خود کم بین و سلطه پذیر هم باشد. اما نباید از نظر دور داشت که سرانجام روزی به واسطه رابطه ماژوخیستی - سادیستی، طغیان خواهد نمود. آنچنانکه راست روی، زمینه‌های چپ روی را فراهم می‌آورد. همانطور خود کم بینی و سلطه پذیری هم زمینه ایجاد طاغوت را بوجود می‌آورد.

۲ - آنارشیسم فکری

آنارشیسم و شرک فکری نیز، دومین صورت آنارشیسم می‌باشد. انسانی که ذهن مغشوش و پراکنده دارد، هر آن فکرش در جایی کار می‌کند و امکان ندارد ساعتی را به تفکر در مورد خاصی بگذراند. وقتی افکارش را بر زبان جاری می‌کند، هیچ نوع محور خاصی که نشان دهنده جهت فکر او باشد، وجود ندارد.

انسانی که نتواند اندیشه خود را کنترل کند و نتواند حاکم بر اندیشه خویش شود و به تفکر خود جهت بدهد، انسان مشرک و جاهل است. ممکن است هزاران کتاب بخواند اما این مطالعات آنچنان بی ارزش باشد که به قول قرآن، همانند خری می‌شود که کتاب بارش کرده‌اند، چرا برای اینکه «توحید فکری» ندارد و آنارشیسم فکری اندیشه‌اش را در بر گرفته است. توجه شود که در اینجا مفهوم جهل عدم آگاهی نیست، چه بسا افرادی که بسیار هم می‌دانند اما جاهلند، چرا که نفس و حرکتشان در خدمت فکرشان

در می‌آید و اساسا بلای بی‌خطی خود جهل است، چرا که انسان را سرگشته و سردرگم می‌سازد.

۳ - آنارشیشم عملی

شرک یا آنارشیشم عملی، بارزترین و عینی‌ترین نمونه آنارشیشم است. به عنوان مثال انسان بر اساس توانائی محدودی که دارد، امکان ندارد در آن واحد، چند عمل مختلف را با هم انجام دهد و بتواند به خوبی از عهده آن‌ها برآید. چگونه می‌توان هم عضو کادر مرکزی عظیم‌ترین و مقتدرترین حزب حاکم بر کشور بود، هم نماینده مجلس بود، هم عضو شورای عالی دفاع بود، هم امام جمعه بود، هم سخنران بود و... که تازه هر کدام از آن‌ها اگر قرار باشد به صورت اصولی و صحیح انجام شود، لازم است که حداقل یک نفر، تمام وقت خودش را صرف آن کند. این چنین انسانی مشرک است، پراکنده جهت و آنارشیشم است و دچار آفت «آنارشیشم عملی» گشته است. آنارشیشم عملی، آنچنان پیچیده است که گاه ممکن است، درون یک تشکیلات مترقی هم نفوذ کند. وقتی «میزان» بر تشکیلات حاکم نباشد و هر فردی در هر قسمت آن دخالت کرده و در هر کاری دستی داشته باشد، آن فرد تشکیلاتی، مشرک است، و تشکیلات دچار آفت آنارشیشم عملی گشته است.

به این ترتیب می‌بینیم، آنارشیشم به علت عمق و گستردگی فراوان، نمی‌تواند یک مسئله ساده سطحی و بی‌اهمیت باشد، به کلی یک موضوع کاملا زیربنائی است و برای مبارزه با آن بایستی دریابیم که آنارشیشم چگونه تکوین می‌یابد و از کجا سرچشمه می‌گیرد. زیرا برای مبارزه با «معلول» باید که «علت» را نابود کرد.

ج - تکوین آنارشیشم و عوامل دست‌اندرکار آن

در تعریف «آنارشیشم» گفتیم که آنارشیشم عبارت است از: «ناهمسوئی در روابط انسانی» و پس از آن در تکمیل معنای روابط انسانی، دریافتیم که «تنوع آنارشیشم» نیز وجود دارد و انواع آنارشیشم عبارت از: آنارشیشم نفسانی، ذهنی و عملی می‌باشد. در تبیین انسان اشاره کردیم که بسترهای تکوینی انسان یعنی نفس، فکر و عمل، با ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک‌شان و در بستر پراکسیس و عمل جهت دار، «انسان» را می‌سازند؛ و اینک به عنوان نتیجه سخنان قبل و در تکمیل آن‌ها، باید گفت که تکوین آنارشیشم بر مبنای ایجاد شرک در نفس، فکر و عمل حاصل می‌شود، یعنی شرک در نفس با فکر و با عمل انسان حاصل می‌شود که تبلور آن‌ها را در «انسان» می‌بینیم. انبیاء در جهت مقابله با آنارشیشم، درست از همین نقطه تکوین آن شروع می‌کرده‌اند.

با شعار «عدل» به مبارزه با اعمال انسان و آنارشیسم عملی وی (ظلم و جور) می‌پرداخته‌اند. آنارشیسم فکری (جهل) را در لوای شعار «تعلیم» و آنارشیسم نفسانی (طغیان) را با «تزکیه» نابود می‌کرده‌اند. انبیاء در مکتب وحی به خوبی آموخته بودند که تا زمانی که با آنارشیسم نفسانی (طاغوت) یا آنارشیسم عملی (ظلم و جور) و آنارشیسم ذهنی (جهل) مقابله نکنند، امکان ندارد که بتوانند انسان و اجتماع را بسازند و آن‌ها را بسوی تکامل خویش رهنمون گردند!

اما در اینجا، سئوالی مطرح می‌شود و آن این است که ابتدا در کدامیک از این سه عامل شرک حاصل می‌شود؟ پیدایش شرک در کدام مهم‌تر و خطرناک‌تر و طبعا مبارزه با آن مشکل‌تر است؟

در سئوالاتی که فوقاً مطرح شد، دو موضوع متفاوت وجود دارد؛ یکی در مورد «زمان» و تقدم و تاخر «زمانی» و دیگری در باب «ارزشی» می‌باشد. در جواب سئوال اول که مسئله تقدم و تاخر «زمانی» را مطرح می‌کند، لازم است که گفته شود که در مورد آنارشیسم عملی، ذهنی و یا نفسانی، اصلا تقدم و تاخر زمانی مطرح نیست، چرا که یک رابطه دیالکتیکی و ارگانیکی میان این سه شرک وجود دارد. انسانی که آنارشیسم ذهنی داشته باشد، حتما مبتلا به آنارشیسم عملی و نفسانی هم خواهد شد؛ و بالاخره اگر فردی دچار آنارشیسم عملی بود، خواه ناخواه، آنارشیسم ذهنی و خصلتی نیز خواهد داشت و لهذا، پیدایش هر یک از انواع یاد شده در وجود فرد، بیانگر وجود دو شرک دیگر نیز هست. از اینرو می‌بینیم نابودی آن‌ها نیز، به صورت مکانیکی و مقطعی امکان ندارد، و بایستی که هر سه نابود گردند!

اما در قسمت دوم، سئوال خاصی مطرح شده که تقدم و تاخر «ارزشی» را در باب انواع آنارشیسم در وجود انسان عنوان کرده است. از دیدگاه انبیاء در میان سه شرک نفسانی، عملی، ذهنی، آنارشیسم نفسانی تقدم ارزشی دارد. یعنی، تا زمانی که شرک نفسانی نابود نشود، امکان ندارد شرک عملی و ذهنی نابود شود و اگر هم با وسائل مصنوعی و فشارهای خارجی غیرطبیعی بتوانیم مدتی شرک عملی و ذهنی را نابود کنیم، باز هم پس از مدتی، خود را نمایان خواهند کرد.

پیامبر به این مسئله ارج بسیار می‌نهد و چنین می‌گوید: «مرحبا به قوم قضاوا جهاد الاصغر و بی جهاد الاکبر قال یا رسول الله ما الجهاد الاکبر، قال جهاد النفس».

می‌بینیم از دیدگاه پیامبر، مبارزه با نفس و نابودی شرک و آنارشیسم نفسانی از اهمیت و الاثی برخوردار است که حتی مبارزه اجتماعی و نابودی شرک اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

عوامل متعددی، آنارشیسم نفسانی را در نفس، فکری را در فکر و بالاخره عملی را در

عمل انسان تکوین می‌بخشند. عامل اصلی که باعث پیدایش آنارشیسم در نفس می‌گردد، ناهمسوئی خصلت‌های نفسانی است. در قسمت قبل هم اشاره کردیم که اساسا رابطه ارگانیکی موجود در میان آنارشیسم نفسانی و آنارشیسم عملی و فکری، به هر حال نمی‌تواند در پیدایش و یا رشد خصلت‌های نفسانی انسان، بی اثر باشد. نفس انسان، از فکر و عمل او تأثیر می‌پذیرد و هیچگاه نمی‌تواند تأثیر اعمال و افکار انسان را بر نفس او نادیده گرفت. چه بسا انسان‌هایی که با تغییر فکر و اندیشه‌شان، خصلتشان هم تغییر یافته و بالعکس با تغییر خصلت‌های نفسانی، در افکار و اعمال آنان دگرگونی ایجاد شده است. که نظیر این افراد را می‌توان در تمامی سطوح و رده‌های مختلف جامعه مشاهده کرد.

مع الوصف انسان برای آنکه بتواند این شرک نفسانی را نابود گرداند، بایست قبل از همه، خود را خصلت یابی کرده و خصلت‌های منفی، طبقاتی و ضد توحیدی خویش را شناسائی نموده و در جهت رفع آن‌ها موکدا بکوشد. در این مسیر، پیامبران با شعار «تزکیه» راه مبارزه با آنارشیسم نفسانی را نیک به ما آموخته‌اند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - سوگند به «نفس» و آنچه راستش آورد، پس در آن فجور و تقوی را الهام کرد. به درستی که هر کس نفسش را مزیکی سازد، به فلاح می‌رسد - آیات ۷ الی ۹ - سوره الشمس».

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - اوست آنکه رسولی را از میان امیین برانگیخت تا آیات را بر آنان تعلیم دهد و در حالیکه پیش از آن، در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند - آیه ۲ - سوره جمعه».

اگر به مجموع این دو آیه دقت کنیم، در می‌یابیم «تزکیه» سلاحی است که توسط آن می‌توان «فجور» و یا آنارشیسم نفسانی را از بین برده و به جای آن «تقوی» را جایگزین ساخت.

شرک فکری و یا آنارشیسم ذهنی، که در تفکر انسان پدیدار می‌شود، معلول نامشخص بودن اصول ذهنی است. تنها با مشخص شدن «مانیفست ذهنی» است که می‌توان از غلطیدن در گرداب آنارشیسم ذهنی نجات یافت. انباشته‌های ذهنی اگر متأثر از اصول حاکم بر ذهنیت نباشد، خود عامل پیدایش شرک ذهنی است و تنها تعلیم اصول، راهگشای انسان، در جهت نابودی آنارشیسم ذهنی خواهد بود.

«کتاب» (ایدئولوژی)، در مکتب انبیاء، بیانگر همین اصول است که با حاکمیت گزیدن بر اذهان انسان‌ها، مانع از پیدایش آنارشیسم ذهنی می‌شود. این است که انبیاء

تعلیم دهندگان کتاب از برای انسان هستند^۶. آیه فوق نیز بیانگر همین مسئله است.

پایه سوم شرک، که همان آنارشیسم عملی است و در عمل انسان تبارز می‌یابد، زائیده عدم حاکمیت ضابطه‌ها بر رابطه‌هاست و زمانیکه ضابطه بر رابطه حاکم نباشد و رابطه در کادر ضابطه‌ها صورت نگیرد، «بی‌نظمی» در روابط عملی که همان «آنارشیسم عملی» است، پدیدار می‌گردد. ضابطه، همانند لگام و دهنه ایست که بر دهان اسب زده باشند و همانگونه که لگام، مانع از منحرف شدن اسب می‌شود، ضابطه‌ها نیز نظم لازم را به رابطه‌ها می‌دهند و از پیدایش ناهمسوئی در روابط عملی، جلوگیری می‌کنند. به عبارت دیگر، شرک عملی معلول نامشخص بودن اصول در چهارچوب حرکت انسان است.

ساده لوحانه است اگر فکر کنیم که برای نابودی آنارشیسم عملی، با ایجاد نظم آهنین و فشار از خارج و در تحت فشار قرار دادن افراد، می‌توان توحید عملی ایجاد کرد. آنارشیسم عملی زائیده آنارشیسم فکری و نیز آنارشیسم نفسانی است و امکان ندارد که موفق به نابودی آنارشیسم عملی بگردیم، مگر آنکه پیش از آن، شرک ذهنی و نفسانی را نابود کرده باشیم.

انبیاء پس از آنکه میزان و عدل را در حرکت انسان محقق سازند، در فکر تزکیه و تعلیم بودند و آنان در لوای تزکیه و تعلیم می‌کوشیدند «أمر بالقسط» و «أمر بالعدل» باشند. پس راه مبارزه با آنارشیسم عملی (ظلم و جور)، برپائی نظام قسط و عدل بر مبنای «میزان» است. این مسئله را در قرآن چنین می‌یابیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» - آیه ۲۵ - سوره حدید.

در آیه فوق، میزان نمایشگر نظم موزون است که می‌تواند در کنار تزکیه و تعلیم و یا تقوی و کتاب، ایجاد کننده نظامی مبتنی بر قسط باشد. از اینرو تا انسان نتواند خصلت‌های منفی و نامتعادل خود را که منشاء آنارشیسم نفسانی گشته‌اند، توسط تزکیه و تقوی از بین ببرد و تا نتواند «جهل» یا آنارشیسم فکری را توسط سلاح کتاب (ایدئولوژی) و تعلیم نابود سازد و بالاخره تا زمانیکه قادر نباشد، با پذیرفتن نظم موجود، ناهمسوئی را از چهره حرکت‌اش بزداید، نخواهد توانست برای برپائی جامعه قسط یا جامعه‌ای توحیدی، قیام کند. جامعه مبتنی بر قسط زمانی ایجاد خواهد شد که انسان‌ها، آنارشیسم نفسانی، فکری و عینی را توسط تعلیم، تزکیه و میزان از بین برده و روابط توحیدی را بر حرکت خود حاکم گردانیده باشند.

به این ترتیب می‌توانیم بگوئیم که آنارشیسم بر مبنای عوامل زیر، تکوین می‌یابد:

الف - عدم خصلت یابی.

۶. به آیات ۱۲۹ بقره، ۱۶۴ آل عمران و ۲ سوره جمعه مراجعه کنید.

ب - عدم اصول ذهنی حاکم بر تفکر انسان.

ج - عدم حاکمیت ضابطه بر رابطه و یا خلاء اصول حرکتی که به صورت «بی نظمی در روابط عملی» متبلور می‌شود.

اینک که توانستیم تعریف؛ تنوع و تکوین آنارشیسم را بشناسیم، می‌توانیم بررسی کنیم که حاکمیت آنارشیسم بر روابط انسانی، چه مضراتی برای انسان دارد و از این طریق راه مبارزه با آن را بیابیم.

د - پیامدهای ناگوار آنارشیسم چیستند؟

زیان‌های آنارشیسم، بیش از هر چیز از رابطه تنگاتنگ و ارگانیک وجودی تنوع موضوعات آنارشیسم ناشی می‌شود. یعنی ارتباط ارگانیک فی مابین موضوعات آنارشیسم که عبارتند از: نفس، فکر و عمل، تبارز بخشنده مضرات آنارشیسم هستند. اگر بجای رابطه ارگانیک، یک رابطه مکانیکی در میان این موضوعات موجود بود، شاید مضرات آنارشیسم هیچگاه تا این حد زیاد نمی‌بود. در این صورت ممکن بود انسانی مبتلا به آنارشیسم نفسانی باشد، اما از لحاظ عمل و فکر موحد باشد و یا اینکه در پروسه عمل، کاملاً آنارشیست باشد، اما از لحاظ فکری و خصلتی، یک موحد تمام عیار جلوه کند و بالاخره نیز انسانی با ذهن کاملاً مغشوش و مبتلا به آنارشیسم ذهنی، نفس و عملکردی توحیدی داشته باشد!

اگر نخواهیم خوش باورانه و ساده لوحانه به تبیین رابطه میان انواع آنارشیسم بپردازیم، و به ژرفنا و اعماق مسائل بیندیشیم، هیچگاه نخواهیم توانست وجود رابطه ارگانیک و تاثیر گذارنده میان آنارشیسم نفسانی، فکری و عملی را کتمان کنیم. بنابراین هر نوع ضرری که به یکی از موضوعات آنارشیسم وارد شود، عیناً به هر سه موضوع آنارشیسم وارد خواهد شد.

زمانی که وجود آنارشیسم عملی در انسانی محرز شد، حتماً بایستی به دنبال ریشه‌های آنارشیسم نفسانی و فکری نیز در آن فرد گشت و ممکن نیست که او از لحاظ فکری و نفسانی موحد باشد؛ و یا اینکه امکان ندارد انسانی از لحاظ ذهنی مبتلا به آنارشیسم باشد ولی او را در نفس و عمل و موحد بیابیم.

موضوع خاصی را که باید در اینجا توضیح دهیم، این است که گاه مشاهده می‌کنیم در انسان یا اجتماعی، نظم عملی وجود دارد ولی آیا این فرد یا تشکیلات، از لحاظ نفسانی و ذهنی هم از آنارشیست مبرا هست و ناهمسوئی در محدوده وجود آن راه نیافته است؟ برای روشن شدن مطلب، نظام در ارتش‌های میلیتاریستی را مثال می‌آوریم. سخت‌ترین و آهنین‌ترین روابط منظم را به خوبی می‌توان در اینگونه ارتش‌ها مشاهده

کرد. پوتین‌ها همه واکس زده، صبح سحر برخاستن، صبحگاه و شامگاه، خاموشی به موقع، اطاعت از مافوق، لباس‌های پاکیزه و یک دست، و بالاخره می‌بینیم که هر پدیده‌ای در این نظام، در موضع خاص خودش قرار می‌گیرد. به ظاهر هیچ‌گونه شرک عملی در نظام‌های میلیتاریستی موجود نیست. اما اگر با دقت بیشتری به رابطه تنوع موضوع‌های آنارشیسم بنگریم، می‌بینیم که در هیچکدام، نه در نفس و نه در فکر افراد ارتش‌های میلیتاریستی، «نظم» و همسویی وجود ندارد، به محض آنکه فرمانده روی خود را برگرداند، سربازی که تا پیش از آن همانند مجسمه ایستاده بود، حرکتی را که خود می‌خواهد، انجام می‌دهد! اگر یک روز مسئول مربوطه، به نگهبان سر پست سر نزند، نگهبان همانجا می‌خوابد و اگر یک روز صبحگاه و شامگاه، اجباری نباشد، معلوم نیست که این مراسم انجام شود! چرا؟ به دلیل آن که این «نظم عملی» از نظم با توحید فکری و نفسانی ایجاد نشده است. به چه دلیل باید در صبحگاه و شامگاه شرکت کند؟ به چه دلیل باید پوتین‌اش را هر روز واکس بزند؟ چرا باید هر روز نگهبانی دهد؟ تا زمانی که این چرائی‌ها برایش حل نشده باشد، طبیعی است که نمی‌تواند به این دیسیپلین گردن نهد.

فرمانده در حال سخنرانی است، اما سربازان منتظرند یک چیز با نمک بگویند تا آن‌ها قهقهه بزنند و نظم موجود را برهم بریزند و تازه اصلاً نیازی به شنیدن حرف‌های فرمانده در خود حس نمی‌کنند! فرمانده به چیز دیگری فکر می‌کند و سرباز به موضوع دیگر، آن یکی در فکر درجه گرفتن است و این یکی در صدد تمام شدن مدت سربازی! می‌بینیم که در میان افراد یک ارتش میلیتاریستی، که به ظاهر نظم عملی وجود دارد، به هیچ وجه «توحید فکری» وجود ندارد. از لحاظ خصلتی نیز همینطور است، امکان ندارد در یک ارتش میلیتاریستی، انسانی با خصلت‌های متعادل بیابیم. اکثراً قدرت طلب، چاپلوس، زورگو، چاکر صفت و فرصت طلب هستند و برای ارضاء این خصلت‌ها دست به انجام هر عمل جنایت کارانه‌ای می‌زنند. دزدی می‌کنند، خیانت می‌نمایند، رشوه می‌گیرند و... هزاران عمل خلاف انسانیت انجام می‌دهند! آیا انسانی که توحید نفسانی دارد، بمب اتمی بر هیروشیما می‌اندازد؟ بمب‌های آتش زار بر سر خلق قهرمان ویتنام می‌ریزد؟ و چرا اصلاً دور برویم، ارتش شاهنشاهی در زمان حکومت پهلوی، چگونه در ظفار می‌جنگید؟ مگر همگان شاهد نبودیم که با دریافت مقداری پول و یک ماشین پیکان چگونه یک ارتشی به سرکوب رزمندگان ظفار می‌پرداخت بدون اینکه کاری داشته باشد که اصلاً با چه کسی می‌جنگد؟ مگر هماره این ارتش‌های میلیتاریستی نبوده‌اند که در سراسر جهان، خونین‌ترین کودتاها را بوجود آورده‌اند؟

پس صرف وجود نظم در یک تشکیلات، دلیل بر عدم وجود آنارشیسم در آن تشکیلات نیست و آنارشیسم می‌تواند در بطن نظم هم وجود داشته باشد. اگر «مسئولیت»، «نیاز به رشد و تکامل»، «خداپرستی»، «خلق دوستی» و... محرک انسان برای مبارزه

نباشد، امکان ندارد که بتواند در چهارچوب نظم فعالیت کند و اگر چنانچه تحت فشار و اجبار، مدتی هم به ظاهر نظم عملی بوجود بیاید، به علت آنکه در بطن آن، آناشسیسم فکری و نفسانی وجود دارد، این نظم عملی از هم خواهد پاشید.

برای آنکه توحید در عمل حاصل شود، نمی‌توان بر زور و فشار تکیه کرد، بلکه باید توسط توحید نفسانی که توسط خصلت یابی و توحید فکری که در لوای حاکم کردن مانیفست فکری بر اندیشه‌ها حاصل می‌شود، آناشسیسم عملی را زائل نموده و به توحید عملی رسید.

به این ترتیب می‌توانیم اولین ضرر و زیان آناشسیسم را دریابیم و آن نابودی انسان است. چرا که وقتی آناشسیسم عملی بر انسانی حاکم شد، آناشسیسم ذهنی و نفسانی هم حاکم خواهد بود و یا کلا هر نوع آناشسیسمی که در وجود انسان تکوین یابد، دو نوع آناشسیسم دیگر را هم با خود خواهد آورد و زمانی که «روابط انسانی» که عبارتند از: روابط عملی، روابط فکری و روابط نفسانی دچار آناشسیسم گردند، انسان در ورطه نابودی و مهلکه خواهد افتاد.

دومین زیانی که آناشسیسم در حرکت انسان پدید می‌آورد، به «یاس» رسیدن در نتیجه «عبث» پنداشتن هستی است. زمانی که توحید در عمل، فکر و نفس انسان حاکم نباشد، دیگر نمی‌تواند جهت دار بودن هستی و علت خلقت خودش را درک کند و لذا در یک حالت یک نواختی عجیبی سرگردان خواهد شد و دیگر نیازی به زندگی و حرکت احساس نمی‌کند و همه چیز را عبث پنداشته و به یاس خواهد رسید.

و بالاخره، سومین زیانی که توسط تکوین آناشسیسم بر وجود انسان عارض می‌گردد، «بن بست حرکتی» است. ممکن است از نظر اول «بن بست» با «یاس» و عبث یکسان به نظر بیاید، در حالیکه چنین نیست، چرا که احتمال دارد انسانی مدت‌ها هم مبارزه کند و به یاس نرسد، اما در یک مقطعی و یک مرحله‌ای ثابت بماند و در جا بزند.

بسیار شاهد بوده‌ایم که افرادی هر روز در یک تشکیلات، یک سازمان، یک گروه و یک حزب قرار داشته‌اند و از این شاخه به آن شاخه پریده‌اند و هیچگاه یک جهت ثابتی نگرفته و به حرکت خویش ادامه نداده‌اند، این‌ها دچار آناشسیسم هستند و در حرکتشان به بن بست رسیده‌اند، تا زمانی که توحید بر آنان حاکم شود، همواره سرگردان خواهند ماند و اگر این بن بست حرکتی مدت زمان زیادی ادامه پیدا کند، این فرد آن وقت به یاس خواهد رسید.

ه - چگونه با آنارشیسم مبارزه کنیم؟

آنچه را تاکنون در مورد آنارشیسم عملی، فکری و نفسانی گفتیم، برای ما روشن ساخت که دست یابی به توحید عملی، در گرو موجودیت یافتن توحید در نفس و ذهن است، یعنی زمانی که در نفس و ذهن انسان، توحید حاکم شد، ضرورتاً در عمل انسان نیز توحید حاصل خواهد شد و انسان به «اخلاص» یا یکتائی و توحید کامل خواهد رسید. پس در اولین قدم دریافتیم که برای رسید به اخلاص، باید در ابتدا در ذهن و نفس، آنارشیسم زدائی کرد و پس از آن، آنارشیسم عملی را نابود ساخت. انسان مخلص، انسانی است که شرک ذهنی و نفسانی و پس از آن شرک عملی را نابود کرده باشد؛ و پیش از این اشاره کردیم که انبیاء برای مبارزه با شرک، ابتدا توسط «تزکیه» آنارشیسم نفسانی، و «تعلیم» آنارشیسم ذهنی را نابود کرده و سپس بر مبنای «عدل» آنارشیسم عملی را نابود می‌کرده‌اند.

«عدل» و میزان یک «نهاد» و «تزکیه و تعلیم»، «موومانت» هستند؛ و لذا می‌بینیم که از دیدگاه انبیاء زمانی «نهاد» ارزشمند است که بر مبنای «موومانت» و زائیده آن باشد و این چنین نهادی، نه یک «نهاد استاتیک» بلکه «نهادی دینامیک» می‌باشد که خود رشد دهنده موومانت خویش است.

برای مبارزه با آنارشیسم، بایستی از همین نقطه کارمان را آغاز کنیم، به این معنا که بایستی سعی کنیم که «نهادی دینامیک»، مبتنی بر «موومانت» بسازیم تا از آفت آنارشیسم مصون باشیم.

رابطه «نهاد» با «موومانت»، به چند صورت مختلف می‌تواند باشد که تمامی آنها به جز حالتی که «نهاد» مبتنی بر «موومانت» باشد، به آنارشیسم کشیده خواهد شد و برای نجات از آنارشیسم، بایستی از این رابطه اجتناب ورزیم. اگر یک «نهاد» از «نهاد» دیگر بوجود آید، آنارشیسم ایجاد می‌شود، به عنوان مثال، همانگونه که می‌دانیم برخلاف «مبارزات توده‌ای» که یک «موومانت» است، «مبارزات پارلمانتاریستی»، یک «نهاد استاتیک» می‌باشد. اگر این نهاد استاتیک یعنی مبارزات پارلمانتاریستی، خود موفق به ایجاد یک نهاد دیگری گردد و فرضاً «نهاد دولت» را تشکیل دهد، به علت آن که این دولت و این نهاد از موومانت و مبارزات توده‌ای بجوشیده است، هیچگاه نخواهد توانست پشتوانه توده‌ای پایدار باشد و پس از مدتی برای استقرار حاکمیتش نیاز به سرکوب و تکیه بر نیروهای ارتش و هر چه بیشتر دور شدن از توده‌ها خواهد داشت که بالاخره نیز، در بطن این دولت به علت وجود تناقض‌های فراوان، آنارشیسم ایجاد شده و نهاد به سمت هرج و مرج و پس از آن نابودی، سوق پیدا خواهد می‌کند.

حالت دوم، ایجاد «موومانت» از «موومانت» می‌باشد و هیچگاه به استقرار یک

«نهاد» نمی‌انجامد. اگر به مثال قبلی باز گردیم، می‌توانیم به این صورت مسئله را بشکافیم که اگر یک مبارزه توده‌ای که «موومانت» است، منجر به شکل‌گیری «حکومت خلقی» که یک نهاد دینامیک است، نگردد، خواه ناخواه مبارزات تخریبی توده‌ها همواره ادامه خواهد یافت و هیچگاه به مرحله سازندگی انقلاب نخواهد رسید و توده‌ها در گرداب آنارشیسم اسیر خواهند شد.

بالاخره توده‌ها روزی باید «سلاح‌های آتشین» را بر زمین بگذارند و «داس‌ها» را بر دست گیرند و با شروع مرحله سازندگی خویش، نتیجه خونبار مبارزاتشان را ببینند و این امر، تحقق خواهد پذیرفت مگر آنکه «حکومتی خلقی و توده‌ای» از میان خود توده‌ها برانگیخته شود و برنامه ریزی و تنظیم امور حکومتی را به عهده گیرد و از موومانت، «نهادی دینامیک و پویا» که خود تداوم بخش اصولی موومانت است، بسازد.

حالت سوم آن است که یک «نهاد»، «موومانت» ایجاد کند. مثلاً «تشکیلات» یک نهاد و موومانت آن، همان «تزکیه و تعلیم» توده‌های تشکیلاتی می‌باشد. اگر نهاد تشکیلات قبل از تزکیه و تعلیم افراد شکل پیدا کند و این نهاد بخواهد، تزکیه و تعلیم را به عهده گیرد، حتماً به بن بست خواهد رسید و یا آنچنان که توده‌های تشکیلاتی اسیر و الینه شبکه‌های پیچیده تشکیلات خواهند شد که همانند اسب عساری در حال حرکت و چرخش هستند، بدون آنکه «چرائی» چرخیدن خویش را دریابند و بفهمند که چه میزان راه رفته‌اند! تقدم تزکیه و تعلیم در حرکت تشکیلاتی، به این دلیل است که «نیاز» به وجود تشکیلات را در مهره ایجاد کند و تا زمانی که این چنین نیاز و انگیزه‌ای در فرد ایجاد نشده باشد، امکان ندارد که این تشکیلات رشد دهنده او باشد.

پس همان گونه که در خلال بررسی سه حالت پیش مشخص شد، تنها حالت مطلوب در رابطه بین «نهاد» و «موومانت» عبارت است از حالت چهارمی که «نهاد» مبتنی بر «موومانت» باشد.

برای مبارزه با آنارشیسم، باید «نهادی دینامیک» مبتنی بر «موومانت» ایجاد کنیم. چرا که اگر موومانت به تکوین نهاد منتهی نگردد، پیدایش آنارشیسم امری جبری خواهد بود. به عنوان مثال، اگر حرکت مرحوم شریعتی را در نظر بگیریم، درس خوبی به ما خواهد داد. وی با نشر افکار و عقاید خویش از کانال ارشاد، در میان قشر خاصی از جامعه، موومانت و تحرک و جنبش ایجاد کرد. اما چرا و چطور این اندیشه، پس از شهادت شریعتی به آنارشیسم منجر شد؟ دانشجویها و دیگر دست پروردگان وی، عمدتاً پس از پیروزی انقلاب، یک عده مجاهد، یک عده مرتجع و حزبی، یک عده معلق (!)، یک عده لیبرال و... شدند. چرا؟ به دلیل آنکه فکر شریعتی موومانت و تزکیه و تعلیم ایجاد کرد ولی این موومانت به علت عدم تداوم، «نهاد دینامیک» و

تشکیلات برپا کننده عدل را ایجاد نکرد و در نهایت نیروها هرز رفته و به آنارشیسم گرفتار آمدند. هم امروز هم اگر بخواهیم حرکت او را تداوم بخشیم، لازم است که «نهاد تشکیلات» را بر بستر افکار شریعتی و موومانتی که او ایجاد کرد، بنا کنیم.

با همین شیوه می‌توانیم حرکت رهبر انقلاب را در هدایت انقلاب جمهوری و به آنارشیسم کشیده شدن آن، بررسی کنیم. رهبر انقلاب، ابتدا یک موومانت و جنبش و سیلانی در متن توده‌ها ایجاد کرد و بدون آنکه اجازه دهد تا از متن توده‌ها و مبارزات توده‌ای، یک «نهاد دینامیک» ایجاد گردد و هژمونی و حاکمیت را بدست گیرد، خود با کوشش فراوان، سعی نمود تا نهاد «استاتیک روحانیت» را که از متن موومانت و مبارزات توده‌ای نجوشیده و اصولاً با آن بیگانه بود، به صورت وصله ناجوری بر مبارزات توده‌ها بچسباند و این نهاد را بر مبارزات توده‌ای حاکم گرداند. نتیجه آن شد که ناهمسوئی و تضاد میان «نهاد استاتیک روحانیت» و «موومانت مبارزات توده‌ای»، در نهایت، مبارزه توده‌ای را افول داد و به حاکمیت روحانیت انجامید و این ناهمسوئی، انواع و اقسام آنارشیسم را در جامعه بحران زده ما ایجاد نمود.

و بالاخره تضاد «سقیفه» و «امامت» که زائیده آنارشیسم پس از رحلت پیامبر بود، ریشه در همین امر دارد. پیامبر در لوای موومانت تزکیه و تعلیم، موجد «نهاد دینامیک امامت» گشت، اما «نهاد استاتیک سقیفه»، با حاکمیت خویش بر سرنوشت توده‌ها، امامت را ایزوله کرد و دیدیم که پس از مدتی، ثمره موومانت اولیه پیامبر را نیز به نابودی کشانید و بالاخره در زمان عثمان، آنارشیسم به آنچنان حد و مرزی رسید که تحمل آن از عهده توده‌ها خارج شد.

با مسائلی که فوقاً عنوان شد، اینک می‌توانیم نتیجه نهائی بحث خویش را گرفته و رهنمودهای تشکیلاتی را در جهت مبارزه با آنارشیسم تشکیلاتی ارائه دهیم.

و - چگونه با «آنارشیسم تشکیلاتی» مبارزه کنیم؟

«تشکیلات» فی نفسه یک «نهاد» است و بر مبنای رابطه‌ای که با «موومانت» پیدا می‌کند، یا به «نهادی دینامیک» و عاری از شرک بدل می‌گردد و یا بالعکس به نهادی «استاتیک» که شرک و آنارشیسم را در بطن خود می‌پروراند، تبدیل می‌شود.

برای مبارزه با آنارشیسم تشکیلاتی و ایجاد یک تشکیلاتی توحیدی، بایستی بر بستر موومانت با سه نوع آنارشیسم عملی، ذهنی و نفسانی مبارزه کرد. برای تحقق این امر، سه اصل باید بر تشکیلات حاکم باشد:

۱ - در تمامی مراحل که یک تشکیلات شکل می‌یابد و از مسیر تکوین و استمرار عبور می‌کند، باید اصل «خصلت یابی» به شدت بر آن حاکم باشد و خصلت یابی

مهره‌ها بدون لحظه‌ای درنگ، دنبال گردد و با سلاح «تزکیه» با هر نوع خصلت طبقاتی، قدرت طلبی، انحصار طلبی، خودنمائی و... مقابله گردد. زیرا، این موومان است که توانائی ایجاد تشکیلات توحیدی را خواهد داشت.

۲ - اصل تقدم فکر بر تشکیلات، عامل اساسی در جهت نابودی آنارشیسم تشکیلاتی خواهد بود. فکری که استوار بر تزکیه باشد، توانائی اعطای مانیفست و مشخص نمودن اصول ذهنی از برای توده‌های تشکیلاتی را دارا خواهد بود و به این طریق از بروز آنارشیسم ذهنی و فکری جلوگیری خواهد کرد.

۳ - اصل نظم در تشکیلات، باعث ایجاد همسوئی در روابط عملی خواهد شد و از بروز یاس در توده‌های تشکیلاتی جلوگیری خواهد کرد.

به این ترتیب با به کارگیری این سه اصل، می‌توان تشکیلاتی دینامیک و توحیدی ایجاد کرد که خود این تشکیلات، بستر انسان سازی و انتقال فکر به توده‌های تشکیلاتی خواهد شد.

تشکیلات باید در پروسه حاصل شود و مبتنی بر موومان باشد، اگر این چنین نباشد تشکیلات بتی است که باید ابراهیم وار به جانش بیافتیم و نابودش کنیم. چرا که دیگر این تشکیلات، یک نهاد استاتیک است، نهادی است که آنارشیسم را در بطن خود رشد می‌دهد و انسان و انسانیت را به نابودی می‌کشاند.

پس بکوشیم با رعایت هر چه بیشتر نظم تشکیلاتی، خصلت یابی و آموزش مانیفست و اصول ذهنی، تشکیلات توحیدی و انسان ساز برپا داریم.

